

درپچه

بلیت یکسر ه سر هنگ



دکتر اردشیر سنایی*

■ آلن ژویه، وزیر امور خارجه فرانسه اعلام کرده است که حکومت لیبی در حال اعزام پیام‌رسان‌هایی به بسیاری از کشورها از جمله ترکیه، آمریکا و فرانسه است که می‌خواهند درباره خروج سرهنگ قذافی از لیبی بحث کنند. همزمان فرانسوا فیون، نخست‌وزیر فرانسه نیز در پارلمان آن کشور ضمن تأکید بر اینکه راحل سیاسی برای لیبی از هر زمان در دسترس‌تر است، یادآور شده که اگر چه هنوز به نقطه نهایی نرسیده‌ایم، اما اکنون زمان پایداری در مذاکرات و قاطعیت جامعه‌بین‌المللی است.

در خصوص این سخنان ذکر چند نکته حایز اهمیت است: اول آنکه به نظر می‌رسد شمارش معکوس نهایی برای سقوط یکی دیگر از دیکتاتورهای باقیمانده از قرن بیستم به صدا در آمده است. پس از شروع قیام‌ها و شورش‌های مردمی در کشورهای عربی و خاورمیانه که نوعا حکومت‌های مطلقه و دیکتاتوری بر آنها حکومت می‌کردند؛ کمتر کارشناس مسایل سیاسی و بین‌المللی بود که درگیر شدن لیبی در این قیام‌ها و پیش‌بینی نکند. در واقع با وجود اختلافاتی که میان کشورهای خاورمیانه و عربی وجود داشت؛ تقریبا همگی در یک نقطه مشترک بودند و آن تمرکز قدرت در دست یک فرد یا یک گروه و بی‌توجهی به حقوق مردم؛ سرکوب منتقد و مخالف، تضعیف نابودی جامعه مدنی، فضای بسته سیاسی و مطبوعاتی و ... در همه این کشورهای عرب بود. لیبی نیز در این میان مستثنا نبود و بنابراین در اندک زمانی پس از تونس و مصر دچار شورش و قیام مردمی شد. هرچند نحوه سرکوب قیام مردمی و خشونت بیش از حد علیه مردم و خوی تجاوز و ویژگی‌های روحی و روانی قذافی رهبر آن کشور مسیر متفاوتی را برای قیام مردمی آن کشور به ارمغان آورد. جنگ داخلی محصول این کشویه برخورد بود. هر چند شرایط خاص لیبی و قذافی به ویژه در نظام بین‌الملل مسیر متفاوت دیگری را نیز برای آن کشور رقم زد و سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ای امکان مداخله نظامی برای جلوگیری از کشتار افراد غیرنظامی در آن کشور را فراهم کرد. مداخله‌ای که هر چند طولانی شد اما به هر حال و به‌مرور آثار سیاسی خود را بر جای گذاشت. اعزام فرستاده برای ریزینی جهت پایان دادن به مخاصمات و حتی صحبت از خروج قذافی از لیبی نشانه این امر است.

نکته دوم، تلاش بیش از پیش فرانسه در حل و فصل بحران لیبی است. فرانسه به دلایل مختلف تمایل داشت که در حل قضیه لیبی دست برتر را داشته باشد. موقعیت و نگاه خاص آن کشور به آفریقا، رقابت خاموش با ایالات متحده، رقابت با رقبای اروپایی و اعمال نفوذ در آینده لیبی و رژیم پس از قذافی از جمله دلایل این امر است. به همین خاطر شروع عملیات نظامی علیه رژیم قذافی با فرانسه بود و پس از چند ماه گذشته نیز این کشور بیشترین تلاش را برای خاتمه بخشیدن به ماجرای لیبی داشته است. در این میان با ظاهر شدن نشانه‌های سقوط و فرار قذافی، فرانسویان به تکاپو افتادند تا حل سیاسی قضیه نیز با ابتکار فرانسه (و نه کشورهای دیگر) باشد تا حداقل خود را برنده این بحران نشان دهند. کسی که برای آینده فرانسه و شخص سارکوزی نیز بسیار مهم خواهد بود.

و نکته سوم سرنوشت قذافی است. دیکتاتوری که بیش از ۴۰ سال با قدرت تمام بر لیبی حکومت کرد و در چند سال گذشته به‌گونه‌ای (تحت تأثیر تغییر فضای نظام بین‌الملل) حتی مسکلاشت با جهان خارج را نیز حل و فصل کرد، سیاست خارجی مسالمت‌آمیز و همراهی با غرب، به ویژه با آمریکا، به زعم قذافی می‌توانست آینده حکومت خود و خاندانش را بر لیبی تضمین کند. قذافی در این میان به تنها چیزی که فکر نکرد شیوع قیام‌های مردمی در کشورهای عربی منطقه بود که به دلیل فقدان کارآمدی و مشروعیت به راحتی رژیم لیبی را نیز در بر گرفت و حتی موشکیباران و بمباران مردم کشورش نیز نتوانست آتش خشم مردمی که به دنبال حقوق خود بودند را فرو نماند، بنابراین آینده‌ای جز فرار قذافی (در صورت زنده ماندن) برای او متصور نیست. اما سرنوشت قذافی چگونه رقم خواهد خورد؟ به سخن دیگر قذافی با توجه به منفوریت و نیز صدور حکم دستگیری بین‌المللی‌اش توسط دیوان کیفری بین‌المللی به کجا می‌تواند برسد؟ قطعا درصدی از پاسخ این سوال به راینزنی‌های بین‌المللی و نظر قدرت‌های موثر در بحران لیبی باز می‌گردد که دراین میان نیز فرانسه از جایگاه مهمی برخوردار است. علاوه بر این باید افزود، شخصیت قذافی دوستان بسیار کمی برای او باقی گذاشته است و اینکه همین تعداد اندک نیز به صورت رسمی و علنی پذیرای او باشند کمی بعید به نظر می‌رسد. شاید معدودی از کشورهای آفریقایی (مثل سودان) و یا کشورهای که خود رهبرانی مشابه دارند (مثل بلاروس یا ونزوئلا) که بعضا روابط دوستانه‌ای نیز با قذافی داشته و دارند، حاضر به پذیرفتن او باشند. در نهایت باید گفت که

دنیا روز به روز برای دیکتاتورهای باقیمانده از قرن بیستم کوچک و کوچک‌تر می‌شود، هر چند خود این افراد قادر به مشاهده و درک این موضوع نیستند
■**استادادانشگاه**



نخستین بار کجا به طور مستقیم با سرهنگ قذافی مشغول به کار شدید؟

سال ۱۹۷۴. من یک سال پیش از آن از بخش مطوعات دانشگاه قاهره فارغ‌التحصیل شده بودم. ابتدا در بخش تحقیقات روزنامه «الفرج‌الجدید» که نخستین روزنامه آن زمان در لیبی بود، مشغول به کار شدم. در سال ۱۹۷۵ من سردبیر این نشریه شدم. سپس به سردبیری روزنامه «البلاغ» برگزیده شدم. بعدها برای یک ماه با نام مستعار در ماهنامه «الوحدهالعربیه» فعالیت کردم و در نهایت به مسئول بخش رسانه‌های شورای فرماندهی انقلاب ارتقا یافتم. به این ترتیب نخستین کسی بودم که از طریق کار رسانه‌ای و خبری وارد دفتر قذافی می‌شدم. کسی که برای خود پیشینه‌ها و تحلیل‌های زیادی داشت. گاه او نیز به دفتر کوچک من در پادگان باب‌الغزیه می‌آمد که نزدیک منزل بود. یعنی همان جایی که در سال ۱۹۸۶ بمباران شده بود.

■ آن روزها شخصیت قذافی را چگونه می‌دید؟

شخصیت بسیار ساده‌ای داشت. من گاهی به همراه او به مناطق مختلف سفر می‌کردم. کاروان همراه او عبارت بود از سه اتومبیل لندررو و تعداد محدودی نگهبان. در خودروهای و پوشش ساده بود. یک روز وارد دفتر من شد و دید دارم به یک اوپرا گوش می‌دهم. من تعجب کردم که با لباس ورزشی آمده بود. فورا ضبط را خاموش کردم. از من خواست دوباره آن را روشن کنم. دست‌هایش را پشت سرش گذاشت و رو به سقف چشم‌هایش را بست تا از شنیدن آن لذت ببرد. من که به موسیقی علاقه فراوانی داشتم، خوشحال شدم و باخود اندیشیدم که این مرد ساده می‌تواند از لیبی یک سمفونی بسازد. لاغر و فروتن بود. از خوندنمای و داشتن کاروانی از همراهان خوش نمی‌آمد. یکبار به وادی رزم در میان صحرای لیبی رفت. من با یک راننده به او ملحق شدم تا بعضی خبرهای رسانه‌ای را به گوش او برسانم. بعد از عشا بود که او را دیدیم. گفت شام مختصری بیارید. اصرار داشت که شخما روی دست من آب بریزد. سعی کردم عذر بخواهم. با صدای بلند مخالفت کرد و گفت: تو مهمان من هستی و من آب می‌ریزم تا دست‌هایم را بشویی. قدرت هنوز او را فاسد نکرده بود. وقتی نهاده‌ها نباشد، می‌دانید که قدرت چه می‌کند. ما گاه جلسات ادبی هم برپا می‌کردیم.

چطور مثلا؟

در صحرای بودیم و حبیب بورقیبه رئیس‌جمهور تونس در حال سخنرانی کردن بود. وی حوادث سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ را مرور می‌کرد و قذافی می‌خندید. به گفتم: بیشتر چقدر بین شما فرق وجود دارد. او خودش را به گذشته متعلق می‌داند و شما به آینده او از خاطرات سخن می‌گوید و تو می‌گویی مدراس می‌سازیم و راه می‌کشیم و کار خانها تأسیس می‌کنیم. درباره شعر مردمی و حکمت‌های تودهای و شعر عربی هم حرف می‌زدیم. من قصایدی از متنبی و دیگران را حفظ بودم. قذافی شعر حماسی و قهرمانی مانند معلقه عمروبن کلثوم را دوست داشت. به‌خصوص این بیت که «صحرا را چنان از خود بر کردیم که به تنگ آمد/رها را به زودی بر خواهیم کرد» یا این بیت که «هر گاه شیرخوارگان ما به کودکی برسند/قهرنمندان برای سجده کردن در پیشگاه ما به خاک خواهند افتاد.»

متنبی را دوست داشت؟

عدها شعر دوره عباسی را دوست داشت. از ابولتوام و بخری هم خوشش می‌آمد. شعر را از حفظ نداشت اما آن را می‌شنید. او در کل شنونده خوبی بود. به طوری که می‌توانستی برای مثال بیش از یک ساعت حرف بزنی، بدون اینکه کلامت را قطع کند. سعی می‌کرد بنویسد و چه‌جا دوست داشت یک نوبسندۀ باشد. هشت سال پیش من مساله کنفرانس بارسلون و همکاری در دریای مدیترانه را با او در میان گذاشتم. قذافی به شدت با آن مخالفت کرد اما من به شهود موافق این طرح بودم. یک روز صبح زود ما خواست. عادت نداشت که صبح‌های زود بلند شود. حامد الحضیری سفیر ما در بروکسل هم با من بود. از من پرسید چرا همچنان می‌خواهی که به عنوان ناظر در کنفرانس بارسلون حضور داشته باشیم؟ گفتم اگر شرکت نکنیم، در آینده درها را به روی ما خواهند بست. ما می‌رویم و به عنوان ناظر شرکت می‌کنیم. اگر دیدیم به نفع‌مان بود، سفرها همراهش باشیم. این روزنامه یکی ویژه‌نامه هفتگی و فرهنگی داشت که احمدابراهیم الفقیه رمان‌نویس معروف لیبیایی آن را سرپرستی می‌کرد. قذافی داستان‌های حکیمانه قدیم و نکته‌پردازان را هم دوست داشت.

شیفته چه کسی بود؟

با اطمینان می‌گویم که هیچ‌کس او را شیفته خود نمی‌کرد. ■ **منظور** از این اسم که حتی شیفته عبدالناصر هم نبود؟ اگر جمال عبدالناصر تا سال ۱۹۷۲ زنده بود بزرگ‌ترین دشمن قذافی می‌شد.

چرا؟ یعنی جای یک بازیگر در منطقه بیشتر نبود؟

قذافی از جای دیگری آمده بود. او از صحرای سرت یعنی سرزمینی فقیر و سخت گرسنه‌آمده بود. دوران طفولیت سختی داشت. پدرش چوپان فقیری در بیابان بود. معمر برای تحصیل



وزیر خارجه لیبی از رازهای قذافی می‌گوید

سرهنگ در هزارتوی خویش

ترجمه: محمدعلی عسگری

در مورد رفتار و کردار سرهنگ قذافی هر چه گفته و نوشته شود، ظاهرا کم است. هر روز که از عمر وی می‌گذرد، اسرار جدیدی از این اعمال افشا می‌شود که بسیاری را به حیرت انداخته و برای بسیاری دیگر نیز آموزنده است. اخیرا عبدالرحمان شلقم نماینده لیبی در سازمان ملل و وزیر اسبق خارجه لیبی که از شخصیت‌های نزدیک به قذافی محسوب می‌شد، لب به سخن گشوده و اسرار جدیدی را از نظام حاکم بر لیبی افشا کرده است شلقم در ۲۵فوریه گذشته از نظام قذافی دست کشید و رسما مخالفت خود را با حکومت او اعلام کرد. این گفت‌وگو طی چند شماره در «الحیات» چاپ شد که به همان ترتیب ترت ترجمه و تقدیم خوانندگان «شرق» می‌شود.

نوعی هم‌بمانی به وجود آمد و حمایت خوبی از مبارک کرد.

چرا؟

به دلایل مختلف. برای مثال معمر قذافی یک حقوق ماهیانه برای زین‌العابدین بن‌علی رئیس‌جمهور تونس تعیین کرده بود. به سه مبارک هم کمک‌های زیادی می‌کرد و برای او یک هواپیما خرید و از راه‌های مختلفی از او پشتیبانی کرد.

حقوق ماهیانه برای بن‌علی؟

بله. چون مرزهای غربی را که مورد استفاده مخالفان لیبی در دوران حبیب بورقیبه بود، برایش امن کرده بود. این مخالفان یکبار به باب‌الغزیه برای سرنگونی او حملهور شدند. از آن به بعد همکاری مطلق امنیتی بین دو کشور برقرار شد. یک روز القذوعی مدیر سازمان اطلاعات تونس برخی اطلاعات را از سازمان اطلاعات لیبی پنهان کرده بود. لیبی ناراحت شد. من و موسی کوسا به تونس رفتیم. بن علی جواب داد: این مدیر بنابرین فرور او را بر کنل کرد. بین مصر و لیبی نیز همین‌طور بود و همکاری‌های امنیتی وجود داشت. معمر قذافی به مسایل امنیتی اهمیت زیادی می‌داد، به‌خصوص به مسایلی که به سازمان‌های اسلامگرا مربوط می‌شد.

منظورتان این است که همکاری تنگاتنگی بین سازمان اطلاعات این سه کشور وجود داشت؟

بله. عمر سلیمان رئیس سازمان اطلاعات مصر در واقع نماینده لیبی در مصر بود. روابط دو کشور را او شخصاً اداره می‌کرد و وزارت خارجه در این میان نقشی نداشت.

آیا منصورالکلیخا، وزیر سابق خارجه لیبی تاوان این همکاری را پرداخت کرد؟

ابراهیم البشاری که خدا رحمتش کند، سفیر لیبی در مصر و نماینده این کشور در اتحادیه عرب بود. منصورالکلیخا مرد خوب و سادۀای بود که دوست من به حساب

می‌آمد. لیبی مردی فرهنگی، لیبرال، صریح‌اللهجه و ملی‌گرا بود. در مصر بدون محافظ و بدون اینکه به عمق روابط بین دستگاه‌های امنیتی فکر کند، قدم می‌زد. سرهنگ محمدالمصراعی مدیر بخش تحقیقات لیبی بود. ابراهیم‌البشاری منزلی در نیل نزدیکی خانه ابروسادات داشت. با او تماس گرفتند و گفتند که می‌خواهیم با تو صحبت کنیم. آن بیچاره هم پذیرفت و رفت. آنجا دستگیر شد و

به سازمان امنیت مصر تحویل داده شد. آنها هم او را یک راست به طبرق بردند، جایی که عبدالله التوسسی در انتشارش بود او را سوار هواپیما کرده و به زندان ابوسلیم بردند که شاهد کشتار سال ۱۹۹۶ بود. در آن سال حدود ۱۲۸۶ زندانی کشته شدند. بعضی می‌گویند که الکلیخیا در همان زندان کشته شد اما بعضی دیگر می‌گویند او در اثر بیماری مرد.

یعنی او در خانه‌اش در قاهره کشته نشد؟

نه او را به لیبی آوردند و در زندان ابوسلیم هم دیده شد. سازمان امنیت مصر همچنین سیاستمدار دیگری به نام جالباله مطر را تحویل لیبی داد. قذافی مبلغی پول در برابر تسلیم کردن هر فرد مبارزی می‌داد. این مساله در مورد عمرالمحیشی عضو سابق شورای انقلاب لیبی هم صدق می‌کند.

داستان او چه بود؟

دستگاه‌های اطلاعاتی ملک حسن دوم پادشاه مغرب او را در مقابل ۲۰۰میلیون دلار به لیبیایی‌ها تحویل دادند و سوار هواپیمای کرده به لیبی آوردند و در نهایت مثل یک گوسفند او را سر برینند. سعید راشد او را سر برید. کسی که در ابتدای حوادث کنونی کشته شد. گفته می‌شد معتصم فرزند قذافی از دست او عصبانی بود و او را به همراه پسر و پسر برادرش کشت. طبعالمحیشی متهم به تلاش برای کودتا در سال ۱۹۷۵ بود و به مصر گریخت. وقتی سادات به بیت‌المقدس رفت، المحیشی به او دشنام داد و از مصر اخراج شد و به مغرب رفت. قذافی از جبهه پولیساریو حمایت می‌کرد و ملک حسن دوم با حسین جبری رئیس‌جمهور چاد برای تشکیل نیروهای نظامی به کمک مغرب و عراق برنامه‌ریزی می‌کردند تا از جنوب به قذافی حمله کنند. سپس معامله‌ای صورت گرفت و معمر قذافی ۲۰۰میلیون دلار داد به اضافه مقاری نفت. کار به آنجا کشیده شد که بن دین



عکس Getty images

کشور نوعی همکاری به وجود آمد. پس از آن بود که المحیشی منتقل و به آن سرنوشت دچار شد.

افراد دیگری هم ترور شدند؟

بله. مخالفان زیادی در خارج تصفیه شدند. مثل محمود نافع در لندن، محمد ابوزید و محمد مصطفی رمضان در لندن و عزالدین الحضیری در ایتالیا و مردی از خاندان العارف و افراد دیگری در آلمان. به اینها گفته می‌شد «سگ‌های گمراه» بسیاری هم در داخل کشته شدند. از جمله عامر الدغیص که

رهبر حزب عرب لیبی بود.

آیا از گروه‌های غیرلیبیایی هم برای این کار استفاده می‌کرد؟

بدون تردید دستگاه‌های اطلاعاتی لیبی از صبری البنا (ابونضال) رهبر گروه «فتح- شورای انقلابی» استفاده می‌کردند. همچنین از کارلوس و سایر گروه‌ها. من آن روزها داستانی شنیدم که می‌گفت از گروه‌های فلسپینی برای ترور سلیم العوزی صاحب مجله «الحوادث» استفاده شد زیرا او روی جلد مجله‌اش طرحی را کار کرده بود که می‌گفت «سرهنگ عقدای است.» قذافی از اجراکنندگان طرح ترور او خواسته بود که دست اللوزی را پیش از کشتن در اسید فرو برند تا عبرتی برای سایرین باشد.

در مورد امام موسی صدر و پنهان شدن او در سال ۱۹۸۷ چه اطلاعاتی هست؟

در این‌باره من دو روایت را نقل می‌کنم: یکی که پیش از انقلاب اخیر لیبی مطرح بود و دیگری که بعد از شروع آن مطرح شد. در سال ۱۹۸۷ من سفیر لیبی در رم بودم. در آنجا یک روزنامه‌نگاری بود به نام مجدی علام که در روزنامه «لارپوبلیکا» کار می‌کرد. او بعدها به روزنامه دیگری منتقل و مسیحی شد و خودش را کریستیانو اعلام نماید. علام می‌خواست چیزهایی از داستان امام موسی صدر باند. یک نفر بود به نام حاج بونس بلقاسم. خدا رحمتش کند. او رئیس سازمان اطلاعات لیبی در دورانی بود که صدر به لیبی سفر کرده بود. بلقاسم بعدها به آلمان رفت که قبلا آنجا یک سرهنگ پلیس بود. حتی گفته می‌شد که او در آلمان تحصیل کرده و در جنگ جهانی دوم نیز از طرف آلمان شرکت داشته است. از او خواسته شده بود تا همکاری‌های نظامی را هماهنگ کند. بلقاسم به ایتالیا زد من آمد که ابراهیم البشاری هم بود. به او گفتم: داستان صدر را برای ما بگو که از چه قرار بود؟ او با اشاره به دهه‌ها جسدی که در زمین ویلای ابونضال پیدا شده بود، گفت: با این حال من شک دارم که او صدر را

کشته باشد. پرسیدم: آخر چرا باید ابونضال را از کشته باشد، صدر که با مقاومت همکاری می‌کرد؟ جواب داد: آخر ابونضال فرد دیوبندی بود. در خلال همان جلسه بلقاسم به روایت دیگری توجه‌اش جلب شد که می‌گفت صدر نزدیک به دومیلیون دلار از لیبی کمک دریافت کرده بود. در همان سفر یک طرف لیبیایی او را به ماقای در ایتالیا می‌فرشود. آنها هم او را بوده و کشتند و آن پول‌ها را به دست آوردند. بلقاسم این داستان را به علام هم گفته بود. پس از شروع انقلاب اخیر لیبی من روایت دیگری هم شنیدم و آن اینکه امام موسی صدر در لیبی کشته شده است. زیرا با قذافی در هنگام استقبالش مجادله کرده و به او گفته بود که: تو اسلام را نمی‌فهمی. نمی‌خواهم بگویم که کسی این داستان را نقل کرده است اما من شنیدم که او به دست یکی از افسران نزدیک به قذافی کشته و به صورت مخفیانه در طرابلس دفن شد. گفته می‌شود آن افسر دیده بود که قذافی ناراحت شد و تصمیم به تصفیه او گرفت زیرا به شخص رهبر توهمین کرده بود. البته یک دادگاه ایتالیایی گفته بود که صدر با پاسپورت خود وارد ایتالیا شده است اما بعدا معلوم شد آن فرد که نقش صدر را بازی می‌کرد حتی شبیه او هم نبود. بونس بلقاسم متهم به خیانت شد و در خانه‌اش آنقدر تحت محاصره بود تا مرد. بسیاری چیزها هست که پس از سقوط رژیم او معلوم خواهد شد.

■ **چه دلایلی وجود داشت که قذافی دست به کشتن یک نفر بزند؟** پیگیری رفتار او نشان می‌دهد که چگونه عمل می‌کرد. کسی که علی‌الش توطئه می‌کرد، پاسخش مرگ بود حتی اگر نزدیک‌ترین افراد به او باشند. مثل حسن اشکال. ■ **داستان او چه بود؟** او پسر عموش بود که خود یکی از گروه قاتلان به حساب می‌آمد اما گفته می‌شود که با سازمان اطلاعات فرانسه روابطی برقرار کرد و همین روابط کشف شد. قذافی از یکی از نزدیکش خواست که او را بکشد و همین اتفاق هم افتاد. قذافی با کسی که به قدرت او نزدیک می‌شد، رحم نمی‌کرد. دومین نفری که در معرض قتل قرار می‌گرفت کسی بود که به شخص او دست‌درازی کند. هرگز نمی‌پذیرفت که کسی چهره یا آوازهاش را مخدوش کند. اگر یک لیبیایی دست به چنین کاری می‌زد، قذافی حاضر بود تمام ثروتش را صرف تصفیه او کند. سومین متهم به مرگ در نگاه قذافی کسی بود که به خانواده‌اش توهمین می‌کرد. این اتهامات سه‌گانه پاسخی جز مرگ نداشت. وقتی رژیم سقوط کند، خواهیم دید که سرنوشت صدها لیبیایی که مرگشان همچنان در ابهام قرار دارد، چه بوده است. ترورهای در خارج هست که هنوز هیچ توضیحی درباره آنها داده نشده است. مرحله بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ابتدای دهه ۹۰ دورای بود که سرهنگ قذافی در داخل و خارج خیلی خشن برخورد می‌کرد. در ابتدای دهه ۸۰ سخنانی ایراد کرد که به موضوع «سگ‌های گمراه» پرداخت و تهدید کرد: «شمارا خواهم کشت. زنان‌تان را بیه و بچه‌هایتان را بنیم خواهم کرد.»

روزنه

جایی برای پیر مردها نیست



توماس فریدمن

ترجمه:مرجان پیشایایی

■ رسیدن میزان بیکاری در ماه قبل به ۹/۲ درصد، جمهوری خواهان و دموکرات‌ها را دوباره به ورطه نسخه‌پیچی‌های معمول‌شان کشاند. برای لیبرال‌ها روشن است که ما نیازمند محرک‌های نو هستیم و محافظه‌کاران می‌گویند برای افزایش تقاضا باید مالیات‌ها را کم کرد. اطمینان دارم که هر دو این راه‌حل‌ها درست هستند ولی این پایان ماجرا نیست. فکر می‌کنم چیزی دیگر، چیزی نو- چیزی که کودکان‌مان را وادارد بیش از آنکه به دنبال شغل باشند به وجودش آورند- فراتر از تصور ما می‌تواند بر بازار کار تأثیر بگذارد.

نگاهی بیندازیم به آنچه در پویاترین بخش اقتصاد ما می‌گذرد- که سلیکون ولی- ارزش فیس‌بوک در حال حاضر بیش از صمدیلارد دلار است، ارزش توئیتر هشت‌میلیارد دلار و گرون‌آپ ۳۰۰میلیارد. اینها پیشروترین شرکت‌های شبکه‌های اجتماعی در اینترنت هستند و قسمت ترسناک داستان آنکه می‌توان به راحتی مجموع کارکنان این شرکت‌ها را در ۲۰ هزار صمدلی جا داد. این تعداد، با توجه به ارزش این شرکت‌ها، زیاد نیست. آنها نه به دنبال آنبوه کارکنان، بلکه در پی هوشمندترین مهندسان هستند.

در واقع در صحبت با کارفرمایان تعجب می‌کنید که بفهمید چگونه بحران اقتصادی، آنان را به راهی آورد تا به کار گرفتن بیشتر فناوری خودکار، نرم‌افزارهای نو و استفاده از روبات‌های تولیدات باز هم بهتری داشته باشند، هر نوع وسیله‌ای که بتوانند آنها را برای تولید بهتر با تعداد کارکنان کمتر و دیون بیمه درمانی و دستمزد پایین‌تر باری کند؛ این روندی است بی‌باکشت‌همه در جست‌وجوی چنین مردمانی هستند- مردمانی نه فقط واجد مهارت‌های ذهنی کاوشگرانه که بتوانند آنجا که فناوری گره‌گشا نیست، ارزش افزوده کار را بالا برند، بلکه آنان که بتوانند در بازاری که سریع‌تر از هر زمان دیگری در حال تغییر است با ابداع کاری نو، با آن همراه شوند و هر روز بازتولیدش کنند.

دانشگاه‌های ما باید بلدانند که شرکت‌های بزرگ آمریکایی در وضعیت فعلی نه هر سال که در پایان هر فصل کارکنان خود را باز محک می‌زنند، به آن دلیل که همکاری جهانی شدن و انقلاب فناوری اطلاعات (آی‌تی- به معنای تولیدی است آنچنان سریع که شرکت‌ها برای بررسی عملکرد رئیس یک قسمت نمی‌توانند یک سال منتظر بمانند.

هر وقت به فکر پیدا کردن کاری هستید، مطمئن باشید که این سوال‌ها ذهن کارفرمای احتمالی آینده‌تان را اشغال کرده است: آیا این شخص می‌تواند هر روز، هر ساعت ارزشی تولید کند بیش از آن کارمندی که هر هند کار می‌کند یا بهتر از آن کم‌میسوزی با روایت؟ آیا می‌تواند وظایف خود را به خوبی انجام دهد و علاوه بر آن کارهای نویی در آینده ابداع کند؟ آیا می‌تواند با تغییرات همراه شود؟ می‌تواند تولیدات شرکت را با همراه شدن با تغییرات بیشتر کند و در بازار جهانی پرشتاب امروز نقشه‌ای ایفا کند؟ در این جهان درهم تنیده شرکت‌های دیگر کسانی را که نتوانند با معیارهای نو همراه شوند به کار نخواهند گرفت.

ولی در واشنگتن انکار گوش‌شنوایی برای موج نو وجود ندارد. برخی دموکرات‌ها هنوز به دنبال راه‌حل‌های دهه ۱۹۶۰ هستند و برخی جمهوری خواهان در ه‌سواى آنچه در دهه ۱۹۸۰ به وقوع پیوست، ولی دوره کسب‌وکار موسفیدها به سر آمده.

هوفمن، از مدیران موفق سلیکون ولی و نویسنده کتاب (شروع شما) معتقد است: «تخصص‌های گوناگون برای رقابت نیازمند جمع‌شده‌ای از مهارت‌ها و اندیشه‌اند. نسل مدیران پایدار رفته و مرده است و دیگر روی هیچ بیلی در بازار کار نمی‌توان حساسی باز کرد. مشاغل را باید همواره به‌روز کرد. پس به هر حرفه‌ای باید نگاهی داشت که انکار همین امروز می‌خواهد به راه بیفتد. لازم نیست کارآفرین پیشنهادی صد جمع‌شده داشته باشد و بخواهد آن را همین امروز به یک‌جا به کار اندازید تا فرصت‌های ترقی را پایدار رفته و مرده است و دیگر روی هیچ بیلی در بازار کار نمی‌توان حساسی باز کرد. مشاغل را باید همواره به‌روز کرد. پس به هر حرفه‌ای باید نگاهی داشت که انکار همین امروز می‌خواهد به راه بیفتد. لازم نیست کارآفرین پیشنهادی صد جمع‌شده داشته باشد و بخواهد آن را همین امروز به یک‌جا به کار اندازید تا فرصت‌های ترقی را پایدار رفته و مرده است و دیگر روی هیچ بیلی در بازار کار نمی‌توان حساسی باز کرد. مشاغل را باید همواره به‌روز کرد. پس به هر حرفه‌ای باید نگاهی داشت که انکار همین امروز می‌خواهد به راه بیفتد. لازم نیست کارآفرین پیشنهادی صد

تمام اینها به آن معنی است که باید تمام شبکه‌های ارتباطی را برای جذب اطلاعات و دانسته‌ها به کار اندازید تا فرصت‌های ترقی را بیابید و سپس مهارت‌هایتان را چنان بنا کنید که بتوانید از این فرصت‌ها به خوبی بهره ببرید. نمی‌توان به آن دلخوش بود که مدرکی دانشگاهی دارید و حقى برای کار کردن، حالا این دیگرانند که باید بدانند چگونه مرا به کار گیرند و آموزش دهند. باید بدانید که رضایى هر وقتى دارى در داخل آنها چه می‌گذرد و می‌پیدا کنی باز بالا بردن ارزش این صنایع که قبلا دیگری به فکرش نرسیده است. برای کارآفرینان چنین رویکردی، مساله بود و نبود است.

منبع:نیویورک تایمز